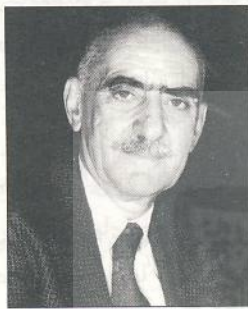




دکتر منوچهر ستوده



سخنرانی ایرج افشار

دو ماه. چندین سال تابستانها را با هم در کوهسار لورا که پشت همین کوههای شمالی تهران و به پای پیاده دو منزلی از اینجاست گذرانده ایم و همین امسال هم. «چه به از لذت همصحبتی دانایی» این را بدانید که او این همه راهها و کوره راهها را با جوهر ایران دوستی و خمیره طبیعت خواهی و به شور و شوق ایرانشناسی گذرانیده است. پژوهشهای ایرانشناسی ستوده نخست با گردآوری و نشر فرهنگ گیلکی که یک یک واژه‌های آن را از زبان مردم گیلان بر گرفته بود آغاز می‌شود. اما با انتشار قلاع اسماعیلیه که رساله ریاست دریافت درجه دکتری او زیر نظر تیزبین و بدیع نگر فروزانفر انجام شد به جامعه علمی ایران که در آن ایام تقریباً منحصر به دانشگاههای معدود ایران می‌شد نشان داد که کارش در تحقیق تنها پایه و مایه بیابانی ندارد. او متون پیشینه و اسناد دیرینه را از هر دست، اعم از مخلوک و مسکوک و صکوک و

آنها که منوچهر ستوده را در کلاس درس دیده‌اند یا او را در میان برگهای خواندنی و آموزای کتابهایش شناخته‌اند و یا از نوشته‌های جاندار و استوارش در مجله‌ها و نشریه‌ها بر شیوه تازه تالیف‌های او آگاهی یافته‌اند، باید مرا ببخشند از اینکه در چنین محفل خجسته‌رسمانه و در تالاری که یادگار جلال و حشمت تهران قدیم است، از ستوده بیابانی سخن خواهیم گفت. مناسبتش این است که بیشتر ساعاتی را که من با او بوده‌ام در بیابانها بوده است، بر ستیغ کوهها، روی بهمنها، میان سیلابها، کنار دریاها، رودها، دره‌ها یا در راهها، گردنه‌ها، کفرها، جلگه‌ها، دشتها، کویرها و بسا که بر سر پرتگاهها، یالها، چالها، لتها و کمرکشها. اوقاتی هم که به دور از این مظاهر و عوارض طبیعی با هم بوده‌ایم در قلعه‌ها، گورستانها، کاروانسراها، بقعه‌ها، خرابه‌های پیشینه ایران و انیران گذشته است. یک روزه، چند روزه، یک هفته و دو هفته، حتی نزدیک به

دکتر منوچهر ستوده چهره‌ای آشناست که سالیانی دراز از عمر بارور خویش را در راه پژوهش و آموزش دانشگاهی و کوششهای فرهنگی صرف کرده و با نشر تالیفات گرانسنگی چون: از آستارا تا آستارباد (۱۰ مجلد) و تصحیح متون فارسی معتبری چون: حدود العالم من المشرق الی المغرب، عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات اثر محمد جوسی، احیاء الملوک تألیف شاه حسین سیستانی، سفرنامه رودبار تألیف محمد علی خان رشوند، مهمان نامه بخارا اثر فضل الله روزبهان خنجی و نیز تصحیح چند متن خاص در تاریخ و جغرافیای مازندران و گیلان و متون و رساله‌های دیگر مانند ترجمه کهن میدله ابوریحان بیرونی و... در شناسایی فرهنگ گذشته و غنای زبان فارسی گامهای مؤثری را برداشته است.

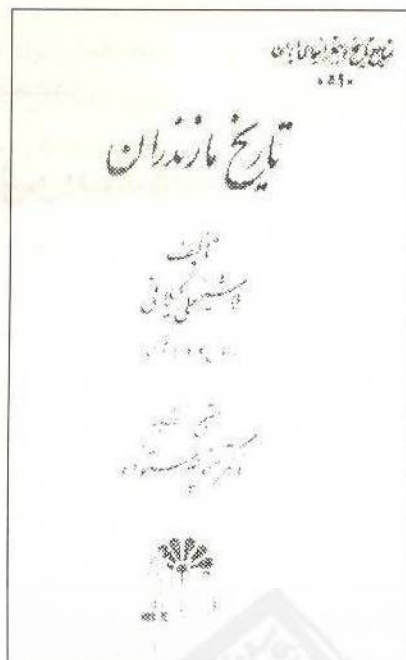
دفتر نشر میراث مکتوب مفتح‌ر است که از ایشان دو اثر بارز، یکی، جلد اول مجمل رشوند کار مشترک با آقای عنایت‌الله مجیدی را منتشر و تصحیح ظفر نامه خسروی یادگار سفر از بکستان وی را به دست چاپ سپرده است. آنچه در این بخش از آینه میراث می‌آید سخنرانی آقای ایرج افشار در مورد این شخصیت و سپس سخنرانی دکتر منوچهر ستوده می‌باشد که در مراسم نکوداشت ایشان در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ایراد شده است.

جوشیدگی و آمیختگی می دهد جلوه راستین از بطن زندگی آدمی و تجلی نفس واقعی تاریخ و لذت حیاتی ذات خویش است که همواره و همه جا چه در کتاب و چه در بیابان در پی آن بوده است.

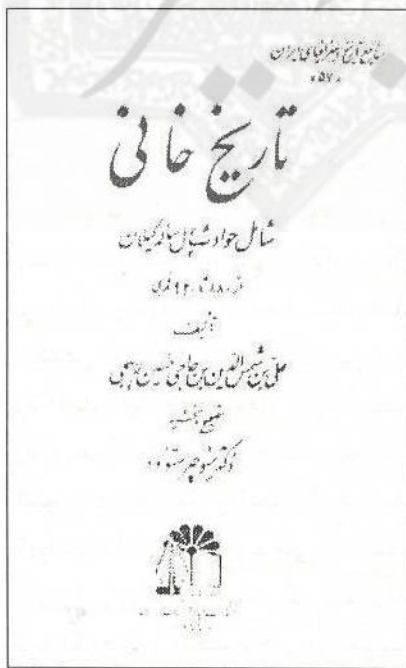
او به هر سنگ تاریخداری که چند منی خاک و خاکروبه بر آن انباشته بود و نشانی از آن را در بیغوله‌ای می‌یافت چنان می‌نگریست که گویی کتاب درشتناک تجزیه‌الامصار و تزجیه‌الاعصار را به خواندن گرفته است. به هر راه ناشناخته‌ای که در می‌افتاد به یاد آن می‌افتاد که شاید تیمور هم ازین راه گذر کرده باشد. در قلعه‌ها و کاروانسراهای ویرانه‌ای که به خوردن محاضری می‌نشستیم از مسیر سپاهیان و معبر کاروانیان قدیم و نحوه گذرشان در آن ناحیه می‌گفت و اگر نام آنان را در سندی دیده بود و نشانی از آنها در کتابی خوانده بود به یاد می‌آورد.

نام آبادی نشنیده‌ای را که بشنود به ژرفایی در ظواهر ترکیب و تلفظ آن فرو می‌رود و در وجه تسمیه آن غور می‌کند و می‌گوید شاید مرکب باشد از چه و چه. گاهی درباره این گونه مباحث به تاریخ رو می‌کند و می‌گوید شاید برگرفته باشد از نام قومی که در روزگاران پیش در چنین پهنه‌ای می‌زیسته‌اند و ذکرشان هم در مآخذ هست. مگر نه آنکه درباره اژدر و چپک که در متون تواریخ مازندران یاد شده‌اند به نتیجه درست رسید.

جغرافیای تاریخی برای ستوده علمی است جذاب‌تر و مهم‌تر از تاریخ. او از تاریخ، جغرافیای تاریخی می‌آفریند. در جغرافیای تاریخی مقام هر سرزمین و طبیعت آن و آثاری که فعالیت‌های ساکنان آنجا بر جا گذاشته‌اند، هر یک را بدرستی در جای مناسب خود قرار می‌دهد، رود و کوه و بیابان



گذشته درخشان خود آگاهی‌های کتابه‌ای اصیل به دست می‌آورند. جغرافیای تاریخی تنها، موضوع یکی از دروس ستوده در دانشگاه نبود که چند صفحه‌ای را برای تدریس و رفع تکلیف سر هم آورده باشد، برای او و رفتن با مباحثی که تاریخ و جغرافیا را بطور درهم‌کرد



هر گونه منقور و منقوش و مسطور را که در فراخنای وطنش و در زوایای کتابخانه‌ها و گنجینه‌ها دست‌یاب است می‌شناسد و آمادگی درست و روشمند دارد برای آنکه در زمینه جغرافیای تاریخی به تیزگامی و با توانایی علمی پیش برود. چیزی نگذشت که از فرازگرد کوه لمبسر و الموت و میمون دژ سر بر آورد و به اندرون متنهایی چون حدود العالم و هفت کشور و مهمان‌نامه بخارا و امثال آنها پرداخت و پهنه شمیران و دامنه‌های شمالی کوه «هربرزئی» (کوه البرز) را مورد مطالعه ساخت و اسرار قلعه استوانوند را باز گشود.

ستوده اگر بدنه شمالی رشته کوه‌های البرز و جنگلهای کناره دریای خزر را وجب به وجب شناسد، می‌تواند ادعا کند که آبادی به آبادی آن سبزه‌زاران را می‌شناسد. از آستارا تا استرآباد نام درستی است که بر کتابش سکه خورد چه آنجا میدان منوچهر ستوده است. نامی است ماندگار و همچون حلب تا کاشغر نیست که فقط در شعر و مدح سنجر باقی مانده باشد.

او در این چند ساله اخیر توانست به آرزوی دیرینه یعنی ایده‌آل خود که تا چند سال پیش آن را محال می‌دانست برسد و خود را به سرزمینهای ویران و ویران‌آباد خود کاشغری که سعدی هم ندیده آن را یاد کرده است بکشانند و به چنبره ختا و ختن برسانند و قلمرو تاریخی فرهنگ ایرانی را بهتر دریابد و بهتر بشناساند. کتاب بیش‌بهای او در این باره که به همین نزدیکیها انتشار خواهد یافت نخستین کتاب عصر ما به زبان فارسی است که از دید جغرافیای تاریخی آن صفحات اشکانی و سامانی را توصیف کرده است. جز این دورافتادگان از اصل خویش را که هفتاد سال از قافله هم‌زمانان ایرانی بر کنار افتاده بودند به وسیله این کتاب از

و شهر در صفحات تواریخ ذکرشان هست، اما وصفشان و سرگذشتشان بطور مبسوط نیست.

وقتی قلمروهای دست به دست گشته در تاریخ را به چشم سیر و سیاحت می بیند درست در می یابد که فلان حادثه به کدام مناسبت در فلان موضع روی داده است و فلان قوم چرا در فلان کوه نشیمن داشته اند. برای ستوده قطعی است که تامورخی وضع اقلیمی و طبیعی و پیوند راههای گذشته و تناسب قرار گرفتن قلعه ها و آبادیها را به یکدیگر به چشم سر ندیده باشد بر اساس کتاب و متن و نقشه دشوارست که چنانکه باید از گیجی و گنگی بدر آید. ستوده با این اعتقاد بوده که هم جغرافیای تاریخی تدریس می کرد و هم نوشته های علمی این رشته را در زبان فارسی چه به صورت تحقیقات تازه خودش و چه تصحیح متون پیشینیان دامنه دار ساخت. گزاره نیست اگر بگویم که دست کم یکصد هزار کیلومتر تنها من با او همقدم و همنشین بوده ام، پیاده یا سواره (با هوا کار ندارم)، در ایران و سراسر فرنگ و سرزمینهای سند و آناتولی.

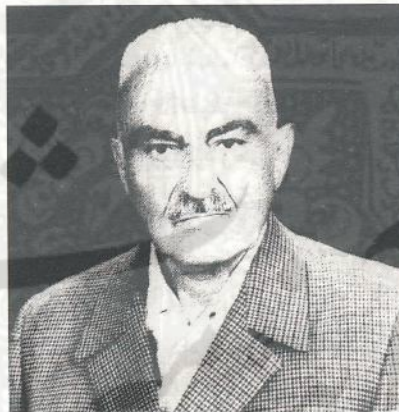
او خود جز این فرسنگها فرسنگ را در همین کرانه شمالی البرز به پای پیاده و بر پشت قاطر و در دل جیب درنور دیده است. وقتی که من او را نمی شناختم پیاده از دروازه تهران تا دشت مغان را در مدت بیست روز گذر کرده و در بازگشت چون به لاهیجان می رسد سواره به تهران آمده بوده است.

در ایران چندین سفر هزار فرسنگی با هم بوده ایم. آن هم بیشتر اوقاتی که هنوز راهها خاکی بود و بسیاری از جاده ها همان مالروهای نیاکانمان بود که گاهی کامیونی در آن گذر کرده بود. و راه برای راندن وسایل دیگر راحت تر شده بود. کوپر را چند بار و جلگه های متنوع فارس و کرمان و یزد را بارها

ازین سو بدان سو گذشته ایم و هر باری سراز جایی دیگر در آورده ایم: بلوچستان، سجستان، خوزستان، کردستان، آذربایجان که «همه شهر ایران سرای من است.»

همین دو سال پیش بود که با شور و شوق همراهی کرد و چهار هزار کیلومتر بی وقفه در کوپرهای پراکنده مرکزی و کوهها و سرحدات دلاویز فارس و کوهگیلویه گذر کردیم.

در این سفرها هیچ و هرگز مشخص نبوده است که شب را به کجا خواهیم رسید و فردا چه باید خورد و چه باید کرد. هر چه پیش آید برای او یکسان است. هیچگاه از دم



غروب در فکر آن نیست که چون آفتاب بخوابد و شب در آید او سر را بر کدام بالش خواهد نهاد. از حادثه های پیش آینده ترس ندارد. از ماندنهای غیر مترقب و بیراهه شدنها هراس و هیجان در دل نمی گذراند. مثل کوه استوار می ماند. مگر نه آنکه در بغله کوه راه «انگران» به «دلیر» گیر افتادیم و تیرگی شب فرار سید و دیگر نه راه پس بود و نه پیش و چون پاسی از شب گذشت نور چشمان دو خرس ما را تا خروس خوان به بیداری واداشت. مگر نه آنکه در گردنه زرنگیس-میان سمنان و هزار جریب-دچار تاریکی شبکی و سردی هولناک استخوان سوزی شدیم و او بود که در هر دو جاد دل می داد و چاره را آتش زدن گونهای

اطراف دستور فرمود.

چوپان سرا و سیاه چادر و خانه ارباب و سرای خان و کلبه دهقان. کومه گالش و چپر بلوچ و قهوه خانه های کذایی راهها برای او با هتل زیبای چند ستاره پاک و پاکیزه تفاوتی ندارد. به هر دو جا که وارد می شود ساکت است و متحمل و آرام. گرم سخن نمی شود تا مرد میدان و صاحب دلی نیابد. در خوراک هم همین روحیه و رویه را دارد. هر چه بیاورند شاکرست توقعی ندارد و فرمانی نمی دهد. هر گونه غذایی می خورد حتی وقتی لازم شد که چند تا غریب گز چاق و چله را زنده زنده با نیمرو بخورد، خورد تا به سلامت از منطقه مله خیز بگذرد و گذرگاه تاریخی فرس را که در تواریخ مازندران ذکرش هست ببیند.

ستوده با چنین روحیه مردانه توانست پژوهنده کامل عیاری بشود و در جغرافیای تاریخی به مرشدی برسد و تازگیهای بسیار بر اوراق تاریخ ایرانشهر بیفزاید و خود را با انتشارات متعددش به مرزهای علمی جهان برساند.

پژوهشهای او را در ایرانشناسی در سه رشته می توان گروه بندی کرد:

(۱) گویشها که شش کتاب و چندین مقاله است.

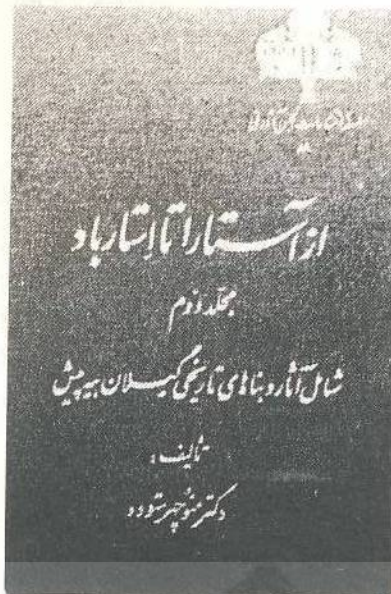
(۲) جغرافیای تاریخی که ده کتاب است جدا از تواریخ محلی قدما که در رشته سوم ذکر می کنم. اگر چه مضامین تواریخ محلی که قرونی بر نگارش آنها گذشته است امروزه بیشتر جنبه جغرافیای تاریخی یافته اند.

(۳) اسناد تاریخی که عبارت است از چهارده متن کهن درباره مازندران و گیلان و سیستان و اصفهان و ماوراءالنهر و خلیج فارس و چهار کتاب محتوی کتیبه ها و سندها و بنچاقها و قباله ها و بنیچه ها و چه و چه و چه که این گروه چهارتایی در زمره

ایپگرافی و پالتوگرافی هستند.

در همین زمینه کتیبه خوانی چه رنجه‌ها که نبرد تا به رموز کوفی نبشته‌های متنوع دست یافت و آرام آرام به وقوفی استادانه رسید و رساله‌ای برای تدریس فراهم ساخت. اما بدانید که این نوشته نتیجه نگریستن به صدها کتیبه‌ای است که بر خط کوفی، معقلی، بنایی پیچیده و در هم و گاه آرایشی و چرخشی نوشته شده، یکی بر سنگ کنار پل دختر لرستان، یکی بر مسجد بیسیان کنار گاوخونی، یکی در بقعه دوازده امام یزد و یکی از خمارتاش در مسجد جمعه قزوین و... و از گوشه‌ها و کناره‌های دیگر.

پیاده روی به شوق و امید دیدن یک سنگی که گفته‌اند نگاره‌ای یا نوشته‌ای بر آن است و گفته‌اند که به خط میخی یا کوفی است، تشنه و گشنه، آفتاب زده به سوی خرابه‌ای که باد و باران گزندهای ویرانگر در آن کرده همه در اندیشه ستوده برای آن بوده است که اطلاعاتی نو از بر و بوم کهن خود به دست آورد که «تورا ای کهن بوم و بر دوست دارم.» و تا مگر برگی از مردمش، از گیاهش، از دامش، از ددش، از سنگش، از گورش، از گذشته‌اش به دفتر ایرانشناسی بیفزاید و ایران جاودانه را به ما بشناساند. اینهاست گامهای بلند او در راه رسیدن به قلمروی ایران دیدگی و عشق لایزال به فرهنگ ملی. ستوده را بر دارید و در یک آبادی ناشناس دور افتاده از راه، میان کوهها، جنگلها، کویرها بگذارید، مثل در بید جایی، آنجا چند باغ درخت گردو و توت و مقداری زراعت کم هست. ساکنانش هم کمند که چند بز دارند و چند گاو. او کوله بارش را به گوشه‌ای می گذارد و به چهار سوی آبادی سر می کشد تا همزبانی تجربه دیده بیابد، پس به پژوهش می پردازد. نخست نام آبادیها و قلعه‌ها و ویرانه‌های اطراف را جويا می شود. فاصله



یک یک را به دقت می پرسد و ضبط می کند و راههای چند جانبه را که هست روی نقشه‌ای می آورد. سپس به بازشناسی گویش آنجا می پردازد و می کوشد چم و خم مباحث دستوری و آوایی آنها را دریابد. آداب و رسومشان را ضبط می کند. قصه‌هاشان را می شنود و به بازبهاشان می پردازد. طرز کشت و زر و تراز دام و نوع خانه سازی و پوشش بامشان را یادداشت می کند. گیاهان محلی را یک به یک می چیند و با رسم محلی خشک می کند و اطلاعاتی را که از افواه بومیان و پیرزنان درباره آنها می شنود، به نوشته می سپارد. از احوال جانوران و خرفستران هم در نمی گذرد.

مگر نه اینکه سی سال است از تهران رمیده و به درون جنگل نارنج بن کنار چشمه

دانیال خزیده است. آنجا نارنج و ترنج می پرورد ولی زندگی معنوی خود را با پژوهش در جغرافیای تاریخی و مباحث وابسته بدان عجین ساخته، و لذت می برد هنگامی که کسی با او ساعتی از این عوالم به صحبت بنشینند. مگر نه اینکه شصت سال پیش در بیابانهای عقدا که کارمند شرکت پرندام بود هم فکرش به دنبال گرد آوردن اطلاعات جغرافیایی از ساربانات و گله داران و بوته آوران درباره راههای کویری و گویش مردم آن صفحات بود. مقاله او را درباره بیابانهای اطراف عقدا تا خور و بیابانک بخوانید تا صحت گفته‌ام روشن باشد که از آغاز می دانست چه می جوید و چه می خواهد.

کاش میسر شده بود که چنین مجلسی برای ستوده بر قلّه کوه دماوند گرفته می شد که او سعادت داشته است دو بار آن ستیغ آسمانی را زیر پا بگذارد و از فراز آن به گذشته ایران بنگرد، یا آنکه به کاروانسرای پی شکسته بیابانی خوانده شده بودیم تا ستوده از آن جای به چهار سوی خود می نگرست و یک یک کوهها و گذرگاههای دور و بر را از زیر چشم می گذرانید و نقطه پیوند خود را با گذشته و تاریخ می جست و ساعتی از عمر را باز در هوای جانبخش بیابانهای وطن و در کرانه‌ای از قلمرو جغرافیای تاریخی می گذرانید.

سپاسگزارم

○

